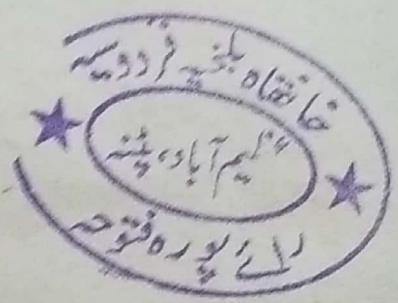


26

ملفوظ الصفر از شیخ شرف الدین احمد قدس سره



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوۃُ عَلٰی سَرِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْجَمِیْعِیْنَ

وقت پاک بندگی مخدوم عظیمہ المد صفر ختم اللہ بالخیر والطف برست یوم ماہ شکیبہ

اشنی ستین سبعمائتہ سعادت خاکبوس استمانہ علیا وودت دیدار بعد از شش ماه و

شانزده روز کہ در سفر فرود یک گذشتہ بود بعد از نماز شام بدین العشاءین حاصل آمد

الحمد للہ علی ذلک چون این سیچرہ بدست زمین بوس خوندار مشفق و پیر بگوار مخدوم

جہان عظیمہ المد متع اللہ المسلمین لطبول بقائہ شرف شد چند سخن ازین سیچرہ

از تشویش خلق فرود دست کہ از محبت لشکر قاهر فیروز شاہ خلد اللہ ملکہ بود پیر سید

و بر لفظ مبارک راند کہ بلا این زمان در خانہ برو سیچرہ سر زمین آورد و در خانہ آمد

صوفی

صوفی شکیبہ

در این سخن از تشویش خلق فرود دست کہ از محبت لشکر قاهر فیروز شاہ خلد اللہ ملکہ بود پیر سید

سوره قدر در نزدیکی

صفر ختم الله بالخیر والطفر بنیت سیوم زوکرشبه سعادت آتانه بوسی حاصل آمد

بندگی مخدوم عظمه الله در آن روز جانب لب آب بدولت بیرون آمده بود و در آن

زبان عطار

و میدان و بنگان پیشتر برابر بودند و دیوان خواجه عطار هم برابر بود و بیچاره خواندن

اشارت شد میخواند تا به بیتی رسید که مضمون آن این بود کسی که بیاد دود زنده است

اورا موت نیست بندگی مخدوم عظمه الله بر لفظ مبارک اند موت کنی است که

حیات او بر یاد حق نیست کسی که حیات او بر یاد حق است اورا موت و فوت نیست

بزرگان گفته اند نزدیک عوام حیات بوجود روح باشد و موت بزوال آن این

حیات و موت صفر است اما نزدیک خواص حیات مقطوعات موت بود و موت این

حیات باشد و هر که بدو فرزند است از چیزها، دیگر مرده است من اراد ان منظر الی

سیت میثی علی وجه الارض فلینظر الی قحافه سیرت بعدة لغت این حدیث

که الا ان اولیاء الله لایموتون بل ینتقلون من دار الی دار در حق این چنین

کسالت و با ایشان ملوک الموت کاری نیست و این مصرعه بزرگان گویند نشان

خود ازانی دست کا بنام ملک الموت نگنجد هرگز و فرموده نقل است خواج

ابو تراب بخشی ح در بادیه ایستاده جان کن تسلیم کرده است و همچنان با غایت ایستاده
 مانده است چنانکه در حال جنود مسافران چون آن بادیه میسرند از دور زیارت میکنند مهابت
 چندان است که کسی گردان گشتن نمیتواند باز بیچاره خواندن گرفت تا بدین بیت رسید که
 معنی آن بیت این بود که کسی که عیب دیگران می بیند او از عیب خود غافل است نظر بر
 عیب خود ندارد بندگی محذوم عظمه الله بر لفظ مبارک خود در اندک خود بر عیب مطلع نشود
 دیدیر اجب گیری نظری افتد پیری و مریدی از نیجاست زیرا که چون اطلاع بر عیب او است
 تا او را از آن عیب برون آرد و بکمالات موصوف گرداند اما اگر خودی خود سالها مشغول
 شود تا عیوب نفس خود خودی خود دور کنند نتواند مگر خود را پیشتر آفکند له او را نظر بر عیب
 افتد انرا او دور کند از نیجاست اشیح فی قومہ کالنبی فی امتہ امت بی سخامه تواند
 که در راه دین رود و قوم تواند که بی شیخ و مقتدا درین راه رود آن مجال بس این صحرای
 اگر چه گویند که فیض منقطع نیست لانه تا در او اینک بر پیران تعلق کرده اند و بکمالات
 رسیدند این معانی مشاهده است و در بیان سنت اطعی نیز برین یافته اند صفر ختم الله بخیر و
 روز دوشنبه نهم پرم ماه مذکور سعادت ستیاه بوسی حاصل آمد خواجه نصیر الدین دیوانی مولانا

بر قاصد کلماتی بر عیب
 اطلاع بجز از راه اول است

نظام الدین

در هر روز در کتب
 و در هر روز در کتب
 و در هر روز در کتب

اگر یکی را اعلامی است کافر چنانکه در زمین ماحمبیران افتاده اند اگر چه خواهی بر مردن او
 حسرتی و تا صبح میگذرد بنشیند اگر از جهت انقطاع آن نفع است که از وی بدوی رسیده
 ازین تا صبح بر مردن باکی نباشد پس این محبت ایشان از جهت دیگر است از جهت ایشان درین
 میان مولانا نظام الدین دام تقوا و عرض داشت که نص کتاب برین حدیث است که لا یتخذ المؤمنون
 الکافرین اولیاء فرموده ای هم در آن صورت است که محبت نمودن با ایشان یعنی محبت است و لهذا اگر
 کافری مسلمان شود و مادر و پدر او کافر اند از جهت طبع که مادر و پدر است دوست میدارند نه از
 جهت ایشان که کافر اند باکی نیست پس معلوم شد که با آنکه از جهت دیگر است باکی نبود که این
 محبت ^{در صورت محبت آن} چرب بود که در بستان ابواللیث رحمه الله علیه آورده است از اصحابی در میان انواع محبت
 و عداوت در آن میان یکی این است من الغضبه فی البدوا حسنه لیقتضی یعنی الغضه لاجل کفره
 و احسنه لاجل محبتهم لهذا در خرابیه استنا کرده است که الا ان تسقوا منهم نقیمه مگر پسندید ایشان
 پس معلوم شد که از جهت دیگر بود و این تقیه را در تفسیر امام اهد آورده است که بزبان خود
 نه بدل پس محبت مؤمن را با کافر بزبانست نه بدل و آن هم از جهت دیگر بود که لا باس
 للمسلم و این یعنی در بستان آورده لا باس للمسلم و اذا كانت له قرابت من اهل الذمه ان یهدی الیه
 دیگر هم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم برخانه خود در مکه بود کافره نیز می بدید و ستاده اند بر سب الاولاد
 است هم ماه سنه مذکور سعادت استانه بوسی حاصل آمد که فواد بن ندی مخدوم عظمه در باب تفکر میفرمود که بیچاره
 در محل سگی خود بار یافت تا بدین حد رسید که التفکر مراة تبری العبد فیها حسنة و سیاهه فرمود اگر
 کیسه خواهد که حسنت و سیات خود را ببیند در آینه تفکر نگاه کند این چنین خیر است درین محل شیخ
 تفکر

بهراندن

میزایدن آغاز کرده اینچنین چیزی تفکر است فرموده که توفیق یا بشود بندگی مخدوم غنیمه الله فرمود که توفیق
مقارن توفیق است همین که بنده قصد کاری میکنند توفیق مقارن فعل او میشود این سخن عوام است میگویند
همین گویند که اگر توفیق باشد نگاه بکنم تو از کجا دانی که توفیق نیست پیش از آنکه در کار مشغول شوی از کجا
معلوم شود که توفیق با هم باید این قول موافق جریان است استطاعت بر همه نوع است یعنی استطاعت
اعمال است و دیگر استطاعت افعال و دیگر استطاعت احوال استطاعت اعمال آنکه زاد و راحه و استطاعت
افعال خیا که اعضا می سلیم صالح مر اعمال را این مقدم است فعل حسا و حکما و استطاعت احوال آن صحت و قوت
فعل و این مقدم کند بر فعل و نه موخر از فعل مقارن فعل است بده فرمود که این دو جز است می توفیق در دم
خدا آن معنی توفیق است که حق تعالی بدهد را از کارهای خیر گرداند و معنی خدا آنست که خداوند الخذلان
خوار فرو گذاشتن پس هر که در خود کاری خیری باید بداند که حق سبحا تعالی مرا از کار خیری گردانید
و هر که از کار بد گردانید اند او را بد بخشی است که او خوار فرود گذاشته اند بندگی مخدوم غنیمه الله
چون برین رسید بر لفظ مبارک را آنکه سعادت و شقاوت هم از سجایا اند و کفری در
آفاده بود بندگی مخدوم غنیمه الله فرموده که اگر مؤمن را فی الحال خیری نباشد باید که نیت خیرات
و خیرات کند تا اگر ثواب فعل نباید ثواب نیت یا بدیجا به ضد است که صدق و کذب نیت در خود
چگونه دانند فرمود غنیمه الله اگر در دل تقاضای و بر نیا رسیدن بران فکمی در حرتی می باید بداند که نیت
صادق است و اگر بداند که در رفع بود درین میان رسیدن از قرابتان میران ولی عنده الرحمه درین مجلس
تلف حاضر بودند عرض داشت که اگر مردی نیت خیری کرد چون بران قادر شد انرا بفعل مقرون نگردانید

لنا بین السبل
اما ان تدرنا لافور
بند است و این
مطلوبت میکند برین
یعنی که سبیل بنابر است
و الطلقت در توفیق است
نوعی که

معنی توفیق
خداوند

بحث نیت

عین کذب نیت خود
چگونه دانند

سبب خیر از توفیق
میران ولی
مردی که نیت خیری کرد

صدقه میدهند و من از دنیاوی چیزی ندانم که صدقه و هم میگویم سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اعلم
 پیغامبر گفت عند السلام عند الله يا امامه این بهتر از یک نزارن زر که مسکینان را صدقه میدهند از ابوهریره ^{رضی عنه}
 روایت میکنند که گفت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اعلم که گفتن بر من دست تر از هر چه اقباب بروی تأید
 صحیح الاخر بود هم ماه زوجه نه مذکور سعادت استانه بوسی حاصل اندوگری کشتن و مردن دیوان افتاده بود بندگی
 نزد م غلمه السد فرمود که روایت برین است که دیوان را حیات تا قیامت باشد پس اگر جای کسی شنیده باشد دیوان
 راکشته انداز همچنین خواهد بود که او را اسیر کرده اند و ضعیف گردانیده پس از روی سستی گوی کشته بود از آن
 فرمود که دیوان در عالم چندان اند اگر حفظه با هر گلی نبودندی در زمان تاریخ میکند شهاب الدین شادوی ستمه
 در مجلس این حاضر بود عرض دست دیوان را از آن دست فرمود که خیر تو را در فاسل میان ایشان نیست حق سبحانه
 بی آن بقدرت خود همپنان می افرویند اما شیطان را می آزند که چون می خواهد که خوانان بسیار شوند
 یک بر آن بر آن بگیر میسازد فرزندان بیرون آیند و هر بی با بجاری لغیب میکنند و بر هر طایفه بر راه میکنند
 برای آنکه پند و اند خود بر جای خود میسازد و به زود نمی جنبد باز آنکه فرزندان باز میگردند و هر بی می پند که تو چه
 اگر سگ و مکه میان دو کس جنگ و خصومت افگند نمی پسندد میگوید چیزی نتردی و اگر از فرزندان او کسی گوید
 که من میان آن دشو را دم میان ایشان جنگ و خصومت افگندم تا میان ایشان بگردد بگردد طلاق واقع شود او را تخمین میکنند
 و میگویند که تو کاری کردی و استخوان میکنند که حرام زاده گان بسیار خوانند شد باز شهاب الدین شادوی شرحه عرض دست
 که میان دیوان مسلمان هم هستند فرمود که یک یو مسلمان شده است در کتابها طلب کردیم دیدیم که روایت برین است
 که یک یو مسلمان شده است و دیگر جای مرویت العلم و ان یک دیوان دیوبت که چون بدیدار سلیمان سعادت الله
 غائب شده بود باز گشت بدیدار پیش او زدند پرسیدند که تو کجا غائب شده بودی او گفت یا نبی الله من جای
 رفتن بودم که پیغامبر خدای آن شهر را نمی دانند و باو شاه آن شهر را نمی دانند نام شهر سباست و باو شاه زن است
 و نام بقدرت او را تخنی برین صفت چون بهتر سلیمان علیه السلام از وی آن بشنید خوش شد و آن غایت
 که مکتوب بهتر سلیمان عزم نبشسته اند که نباید و مسلمان شود و اگر نه لشکر نام زد کرده آید تا او را اسیر کرده بیاورد
 مسلمان شود او بر حکم فرمان دیوان شده چون خبر آمدن وی بیدمان پیغامبر هم رسید روی مجازان کرده

مکتب دیوان
 و نیت دل
 در آن روز
 در ذکر تو الله تعالی
 ان حضرت سلطان

مکتب دیوان
 در آن روز
 در ذکر تو الله تعالی
 ان حضرت سلطان

مکتب دیوان
 در آن روز
 در ذکر تو الله تعالی
 ان حضرت سلطان

در نیت و لهذا انعام عینای و لاینام قلبی برین شایسته بر روی که خواب را نذر نمود و غفلت بران دل
از کجا بود و ایشان همه وقت منتظر و حی میباشند احکام از حق میگردید و خلق میرسانند اما انبیا را صلوات الله علیهم
و در همین هم میگویند که بطرف بخلق میرسانند بر ایشان غفلت نیاید بگردان غفلت که نه در نومرت و نه محمود است
چنانکه غفلت را از قصهها گذراند چنانکه پیغمبر ما را فرمان شد در قصه یوسف پیغمبرم و اینست قبله الغافلین
در نفس این آیه کرده است که تا بدین غفلت مصطفی صلی الله علیه و سلم عیب ثابت نکند که وی از قصه انبیا سبزه بود
فرمان ان شناخت بر هر که غافل نبوده است و این غفلت اینجاست ستوده است و نه نگویید و غفلت سه گونه است
یکی نگویید چنانکه درین کافر خرد و بعد بجهنم ظاهر این الجواهره دنیا و هم عن الاخره هم غافلون و دیگر غفلتی است
ستوده چنانکه در قصه عباس رضی الله عنهما خرد و ان الذین یؤمنون المحضات الغافلات انکار سحر ان
از بدکاری و دیگر نه ستوده و نه نگویید چنانکه در حق مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت ان كنت قبله الغافلین
و ایشانرا همه وقت فریادت جایز نیت همه وقت در ترقی دور فرزند اندا برای این معنی در ذلالت انبیا کجاست
باز بگردانیدن انگشتری از کجا بود قال الله تعالی افتحتم انما خلقناکم عبداً فرموده عتاب بر ایشان از بهر سزایی
مرتب و بلند میسر است و جرئت در حق دیگران کی گذاریم تا غره نکرند و امین بنیاسند و غرض استن و استغفار
کردن بیاموزند بجا صورت عتاب انما فرموده صورت عتاب نیست که کاری از جهت محبت مرعوب را
کردنی باشد از جهت او در ان تقصیر رود انکون از جهت ناکردن محبوب عیبی و عقوبتی بر وی سزا نند اما نماید یاد
و مانند که این چنین کاری بابت کردی تا عتاب ایشان را شادی است و فرحت است زیرا چه عقوبات از
احکام محبت است اول بکسی محبت بجهت عتاب چون عتاب او معلوم شد که محبت تابی است شعر اذ از عیب
العتاب فلیس و در و یقی و در باقی العتاب و در آنچه بهتر آدم صلوات الله علیه را ذلت پیش آمد دیدند که هر
جانوری که ایشان را ولایت کرده بود باز مسوخ شده از نیت خود بگشت هم چنین بر همه جزئی جزئی برانند
بجهت در بهتر آدم خوف اثر کرد نباید که برین هم جزئی برانند بعد از خوف بودند این عتاب آمد الم انهم کما عن
تلكما الشجره بعد از آنکه عتاب آمد خوش شدند و استند که محبت است ظاهر بهتر آدم بطاهر عتاب علامت گویان
و باطن آدم بطاهر محبت تا ان اگر از دوستان عتاب باز گیرند طاقت نداشتند اینجاد و چو است یکی که از حق تعالی

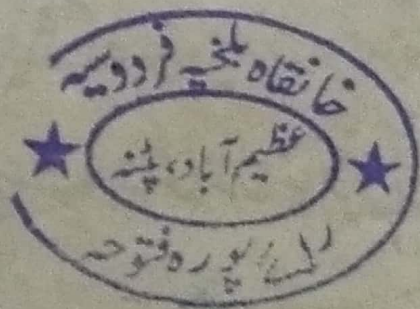
غفلت سه گونه است

و معرفت دادن مکافات عمل نیت محض فصل است بعد که گفت
 خوابه کجی معاذ رحمة الله گوید اگر عارفان بدانند که نفس داپروردگار خویش
 بنواهند دیدار غم و حسرت ایشان را و از سلطان العارفين قدس الله
 سره الغزير نقل است اگر خداوند عزوجل در بهشت دیدار از من باز دارد
 چندان فریاد کنم که دوزخیان را بر من جسم آید بعد که ذکر در این افتاد
 که با وجود لذت دیدار فردا همچنان حق به نعمت بهشت پردازند یا نه بندگی
 محذوم عظمه الله فرمود که از خودی خود نپردازند لاجل الجنة زمان شود ملائکه
 را تا بسلاسل نوز ایشان را سوی بهشت بکشند بعد ملائکه سلاسل نوز
 در گردن نای ایشان کنند برای سلاسل نوز سوی بهشت کشند والله

اعلیٰ بالصواب

الحمد لله که کتاب مفوظ الصفر قدوة العارفين آقا ما غلام مولانا کاینات حضرت محذوم
 قدس الله سره الغزيرت ساری کتب ابرام شعبان روز سه شنبه سیزده مه یازده هجری
 با تمام رسید بدست جناب شیخ محمد ابراهیم و اهل کهنه کار محمد ابراهیم و ذوی سبب بانام سینه
 حسب الحکم حضرت سید محمد و مولائی و بلجائی و ما و انی علامت بر کاتکم علینا

مملوک که خانقاہ بلخیدہ فرود
 ۱۱۱۱ پورہ فتوح پورہ
 فقیر ابصار بلخی فرودگی



26